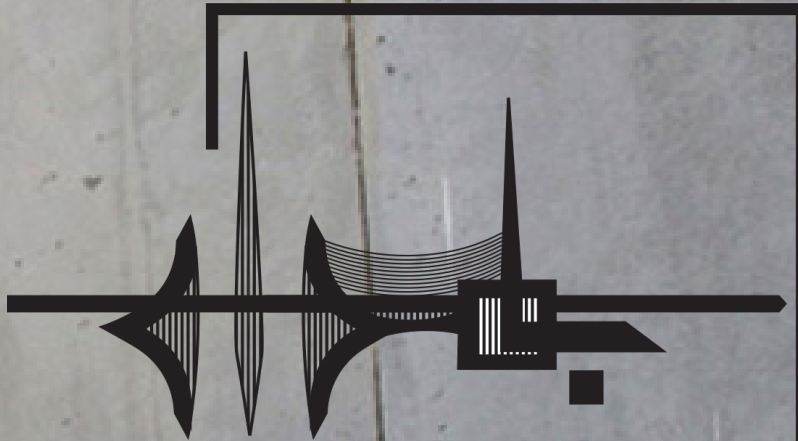


دانشگاه شهید بهشتی



نشریه انجمن علمی دانشجویی جامعه شناسی دانشگاه شهید بهشتی

خشونت

المبادئ
الوطنية
العلمية



ستاره‌بارانِ جوابِ کدام سلامی
به آفتاب

از دریچه‌ی تاریک؟
«الف. بامداد»



گاهنامه علمی بامداد

صاحب امتیاز:

انجمن علمی دانشجویی جامعه‌شناسی
دانشگاه شهید بهشتی

مدیر مسئول: علی ذوالقدر

سردبیر: رضا صابری

هیئت تحریریه:

غزل آزادی

علی بیغش

ثنا پنجه‌شاهی

علی ذوالقدر

پویان فرمان‌بر

فریما کریم‌خان‌زند

سیدمحسن طباطبائی

ملیکا محمدی

طراحی و صفحه‌آرایی:

امیرحسین اشرفیان

رضا صابری

ارتباط با ما:

@Bamdad_Sbu

اولین بامداد پاییز ۹۷ در آخرین روزهای مهر آمده و قرار است اگر جانی در تن‌مان بماند و نایی و توانی، هر ماه، همین حوالی، گپ و گفتی به قدر داشته‌هایمان با شما دوستان داشته باشیم.

بامداد در اولین شماره فصل نو، صاحبان تازه‌ای پیدا کرده و این بار حقیقتاً باغ‌مان، بر تازه‌تر از تازه‌تری برای‌مان آورده است. ما بین دوستان بیشتری به اشتراک گذاشته شده‌ایم. نودانشجویان گروه جامعه‌شناسی بهشتی، نیامده دست به قلم شده‌اند و با حضورشان، چه باک که همه‌جا تاریک است؟! اینجا چراغی روشن است و ما، زیر این کورسو، به دنبال امید می‌گردیم. بهتر بگوییم. اینجا امید را پیدا کرده‌ایم! در فراسوی بلایی که بر سر معنای کلمات آمده است. امید، خود ما هستیم. همین مای ناتوان جان به سر شده‌ای که دست از سر قلم و دفتر بر نمی‌دارد. که حافظ‌وار، دست از طلب بر نمی‌دارد تا کام دل‌اش، بر آید.

بامداد به خود می‌بالد که محفلی فراهم کرده تا دوستان جان‌دانشجو، برای نوشتن، خواندن و بحث و اشتراک نظر، ترس برشان ندارد که هیچ نمی‌دانند. ما به خود واقفیم که هیچ نمی‌دانیم؛ و البته راه دانستن را در همین محفل دوستانه، همین خواندن و نوشتن و گفت‌وگو دیده‌ایم. ما اینجا یاد می‌گیریم که چگونه بدانیم و چه‌ها بدانیم؟ اینجا، میان تو در توی دانشکده‌ها و علوم انباشت شده‌ای که سال‌هاست حرص و آز تولیدشان به مثابه تولید علوم و داروهای افزایش میل جنسی شده، و رشدشان به مثابه رشد قارچ‌های سمی، ما سعی می‌کنیم عشق را در پستوی خانه‌مان، تازه نگه داریم.

زیر چرخ‌دنده‌های علوم‌ی که از نوع انسان، اخلاق‌زدایی کرده‌اند و کالاسازی، هنوز فراموش‌مان نشده که دیگری، خود ما هستیم؛ و ما انسان‌ها هدف دیگری داریم. جز آنچه امروز بر در و دیوار شهر و ذهن و جسم آدمیزاد می‌بینیم. اینجا ما تمرین زندگی می‌کنیم و آماده‌ایم برای استقبال از همه‌ی آن‌هایی که هنوز در دل‌شان، امید، کورسویی دارد و در جان‌شان، هنوز برای فهمیدن و سوختن و ساختن با آدم‌ها توانی مانده است. آن‌ها که می‌خواهند. آن‌ها که می‌خوانند. آن‌ها که سرود رهایی می‌خوانند و رهایی می‌خواهند. آن‌ها که ترس‌شان ریخته و به مانند معلم‌ما، صمد بهرنگی، به راه افتاده‌اند.

این شماره بامداد و این دست خط ناچیز هم، این نقطه از تاریخ به جا بماند؛ به یاد همه‌ی معلمان‌ی که دل در گروی آبادی ایران و آزادی فرزندان‌اش دارند؛ و این روزها آموزگارِ کلاسِ درسِ مقاومت شده‌اند.

جامعه‌شناسی چیست؟ چرا جامعه‌شناسی؟

فریما کریم‌خان‌زند - رضا صابری - کارشناسی پژوهشگری اجتماعی

در ابتدای سال تحصیلی جدید بر آن شدیم تا برای آشنایی دانشجویان تازه‌وارد و آشنایی جدی‌تر هم‌راهان بامداد با جامعه‌شناسی، با یکی از اعضای هیئت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه شهیدبهبشتی گفت‌وگویی داشته باشیم. دکتر مهدی مالیر که به عنوان استاد راهنمای دانشجویان ورودی ۹۷ انتخاب شده است گزینۀ ما برای این گفت‌وگو بوده‌اند که در ادامه نتایج مصاحبه بامداد با ایشان را می‌خوانید:

چپستی جامعه‌شناسی در ایران

وضعیت علم جامعه‌شناسی در ایران را می‌توان از دو بعد بررسی کرد. یکی از بعد شکل؛ و دیگری محتوای آن. از لحاظ شکل، چگونه تعریف شدن، زیرشاخه‌ها و جایگاه این رشته مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ایران برای رشته علوم اجتماعی چند دانشگاه مادر با دانشکده‌های مجزا وجود دارد که به صورت تخصصی تر این رشته را آموزش می‌دهند. اما در دانشگاه شهید بهبهشتی از همان ابتدای تاسیس، یک گروه آموزشی با گرایش پژوهشگری اجتماعی برای دانشجویان مقطع کارشناسی اختصاص داده شده است.

بنابراین نسبت ما با دانشگاه‌های علامه طباطبایی و تهران، از نظر تعداد دانشجو، تنوع رشته و تعداد اساتید با تخصص‌های متنوع، نسبت کوچک به بزرگ است. در اینجا هم به دانشجویان تازه‌وارد و هم به سایر دانشجویان پیشنهاد می‌دهم که با وجود انتخاب دانشگاه شهیدبهبشتی، ارتباط بین دانشگاهی داشته باشند و در جلسات خارج از محدوده و فضای درسی دانشگاه‌ها و اساتید برجسته شرکت کنند. زیرا این ارتباط یکی از راه‌های تقویت دانشجویان کارشناسی است؛ و نباید خود را فقط در مرزهای دانشگاه خود تعریف کرد.

اما ارزیابی جامعه‌شناسی از نظر محتوا به تعبیری جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی، موضوعی است که اساتید برجسته‌ای مانند دکتر آزاد، دکتر کاظمی و مرحوم دکتر قانع‌راد و دیگران مطالعات زیادی درباره‌اش انجام داده‌اند؛ و در آن به خود رشته علوم اجتماعی و ارزیابی‌هایش نقد داشته‌اند.

تاثیر و تاثیر جامعه‌شناسی

رشته‌های علوم انسانی در ایران نسبت به علوم طبیعی از مرزها و فضاهای منعطف و متفاوتی برخوردارند. رشته‌های علوم انسانی دچار تاثیر و

تاثراتی هستند که بیرون از علم اتفاق می‌افتد. در علوم طبیعی مثل فیزیک و شیمی آنچه بیرون از جامعه رخ می‌دهد تاثیری بر اصل این علوم نمی‌گذارد. تنها ممکن است مسیرهای تحقیق آن‌ها را متفاوت کند؛ اما چارچوب اصلی آن‌ها را تغییر نمی‌دهد.

اما در علوم انسانی به ویژه علوم اجتماعی پیوندی با بیرون وجود دارد که انکار نشدنی است. پیوند علوم اجتماعی با قدرت و رفت و آمدهای آن مثالی برای این موضوع است. در دهه‌های اخیر با تغییر دولت‌ها شاهد فراز و فرودهایی در این رشته بوده‌ایم. به طور کلی در دوره اصلاحات (۷۶-۸۴) شاهد بستر آزادتری برای شکل‌گیری گفتمان‌های علوم اجتماعی بودیم و به تضارب آرا اهمیت داده می‌شد؛ البته که محدودیت‌هایی هم بوده است. اما در دوره ۸ ساله دولت‌های نهم و دهم، بسیاری از اساتید دانشگاه‌ها اخراج شدند و انجمن‌های فعال، از جمله انجمن‌های علمی علوم اجتماعی تعطیل شدند. ولی در دوره اخیر و دولت‌های یازدهم و دوازدهم دوباره بسترهای آزادی نیم‌بندی به وجود آمده است. مجموعه‌ای این شرایط نشان می‌دهد علوم اجتماعی تحت تاثیر شرایط بیرونی و حتی شرایط دیگر رشته‌های علوم انسانی است.

رشته علوم اجتماعی با فعالیت‌های دکتر صدیق از سال ۱۳۲۰ در ایران پایه‌گذاری شد. بنابراین در ایران عمر طولانی ندارد و نمی‌توان از آن انتظار چشمگیری داشت. در ثانی، تحولات زیادی گریبان این رشته را از زمان انقلاب سال ۵۷ و در سایه آن انقلاب فرهنگی گرفته است که در آن فضای دانشگاه‌ها و اساتید زیادی پاک‌سازی شدند. با گذر از مرحله قبل انقلاب و پس‌انقلاب، با بازنگری‌های پیاپی، علوم اجتماعی شکل جدیدی به خود گرفت. بعد از انقلاب فرهنگی، تنوع نوع نگاه دولت‌ها فراز و فرودهایی به این رشته تحمیل کرد. با این تفاسیر جایی برای انتظار از این رشته باقی نمی‌ماند. علوم اجتماعی منشأ تحول یک سری تغییرات در جامعه هم بوده است و رگه‌های جامعه‌شناسی کاربردی در ایران را هم می‌بینیم که تاثیر بنیادی و انکار نشدنی بر روی نهادهای اجرای سیاست‌گذاری داشته است.

چرایی و ضرورت جامعه‌شناسی

دانشجویان با سطح‌های مختلفی از علاقه و آگاهی نسبت به رشته‌شان وارد دانشگاه می‌شوند. خود رشته علوم اجتماعی حتی اگر

ناخواسته و اجباراً انتخاب شود به دلیل جامعیت و تنوع، قدرت جذب زیادی دارد. گاه فضای دانشگاه، نحوه تدریس و یا خود اساتید و دیگر موارد در بی‌انگیزه شدن دانشجویان تاثیر قابل توجه‌ای می‌گذارند. زبان جامعه‌شناسی زبان انتقادی و نقداست و به زبان جوان، نزدیک. یادگیری درست اصول اولیه زبان و تطبیق نظام مفاهیم آن با زبان خود جوان این اجازه را به او می‌دهد که تحلیل، توصیف و نقدهای درستی از خود ارائه دهد. ورود به رشته جامعه‌شناسی انتخاب راحتی نیست. از فاکتورهای مهمی که بر تصمیم‌گیری افراد تاثیر می‌گذارد اقتصاد است. دانشجویانی که این رشته را انتخاب می‌کنند همواره با ابهام آینده شغلی خود به خصوص در قیاس با دیگر رشته‌ها روبه‌رو هستند. برای تعدیل این انتخاب، نیازمند اضافه کردن فاکتورهای دیگری جز اقتصاد هستیم. در غیر این صورت جامعه‌شناسی را چیزی جز هزینه و دردسر نمی‌بینیم. بیش از سود، ضرر است. این نوع نگاه، یک نگاه فردگرایانه است که در آن، هدف اصلی مافایده شخصی می‌شود. به عنوان کنشگر معقول، این نگاه فایده‌گرایانه طبیعی است. متأسفانه با آسیب‌شناسی نظام آموزشی ما مقابله دانشگاه و چه بسا در دانشگاه، این نگاه در بیشتر افراد نهادینه شده است. این نظام در خدمت جامعه و کل سیستم نیست. ما با آن عارضه‌ها به دانشگاه می‌آییم. اما جامعه‌شناسی به شما این را می‌آموزد که با کنشگر فردی سروکار نداریم. بلکه فرد در محیط بزرگ‌تر، از سطح خرد خانواده تا کلان جامعه معنا پیدا می‌کند. موجودیت فرد در گرو جامعه است. با علم به این موضوع، نسبت به آینده و مسائل فکر کنیم. ممکن است نفع فردی این رشته در قیاس با دیگر رشته‌ها از جمله پزشکی بسیار بسیار اندک باشد اما با حساس شدن نسبت به رشته و دغدغه‌مند شدن مان و با در نظر گرفتن نسبت فرد با جامعه، سودمندی اجتماعی بالا می‌رود. توسعه در هر زمینه‌ای وابسته و نیازمند بستر اجتماعی و توسعه اجتماعی است که این از جمله وظایف جامعه‌شناس است؛ که شاخص توسعه اجتماعی پایدار ایجاد کند تا بتوانیم شاهد بهبود و توسعه در هر رشته‌ای باشیم. به طور مثال یک پزشک جدا از تعهدش به جامعه پزشکی و سوگندنامه‌اش باید یک تعهد اخلاقی نسبت به بیمار و روابط اجتماعی‌اش با بیمار داشته باشد که بدون بستر جامعه‌شناسی مناسب چنین بستری در سطح گسترده فراهم نمی‌شود.

زبان، سیاست، فرهنگ در ایران

پویان فرمان‌بر - کارشناسی جامعه‌شناسی

همواره طی تاریخ فرهنگی-زبانی هر ملت واژه‌هایی وجود داشته‌اند که رابطه‌ای سیال و گردشی با محیط اجتماعی خود برقرار کرده و متناسب با طبیعت انسانی آن دوره دست‌خوش بار فرهنگی متفاوتی شده‌اند. مثل واژه‌ی «امید» یا «ترقی» که در جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه، بار فرهنگی (نه معنا) مختلفی دارد. در این میان هستند کلماتی که از مسیر طبیعی جامعه خارج شده، گرفتار بازی‌های سیاسی و سیاست فریب می‌شوند؛ کلماتی که پتانسیل خوبی برای جولان قدرت در میدان مبارزه دارند. درواقع قدرت با تکنیک‌هایی که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهیم کرد، از غفلت مردم سواستفاده می‌کند و زبان را به سمت منافع خویش کنترل می‌کند.

مثلاً واژه‌ی «مسئولین» که این روزها شهرت ویژه‌ای پیدا کرده و مدام بر سر زبان‌ها است. کمتر کسی به هیئت فرهنگی تازه‌ای که این کلمه به خود گرفته توجه می‌کند. همه به منظور انتقاد و دست یازیدن به درمانی مؤثر این کلمه را صدا می‌زنند اما واقعیتی که در تفسیر کنونی آن در جریان است، چیزی جز تسکین ظاهری، انفعال مضاعف و سرگردانی اجتماعی دربر ندارد. یعنی واژه‌ای که می‌توانست بهانه‌ای برای انتقاد سازنده ضمن تأکید بر اهمیت خودمسئولیتی باشد، اکنون علم‌دار بی‌مسئولیتی و بدل به کلیشه شده است؛ بدل به خود «انفعال»!

بخشی از این نقشه را قدرت به کمک برنامه‌های تلویزیونی مثلاً منتقد که از محبوبیت کمی هم برخوردار نیستند، بر اذهان عمومی پیاده کرد. به این صورت که با تکرار «مسئولین» توسط شومنی معروف و تقلیل آن به کنایه‌ای بی ارزش و نگاهی سطحی به پدیده‌های مرتبط با آن، مسیر فریب مردمی را برای خود هموارتر از پیش ساخت. البته همیشه این رابطه از طریق رسانه به مردم نیست و قدرت گاهی چهره عوض کرده، وارد صف مردم می‌شود و از زبان آن‌ها به اهداف خود جامه‌ی عمل می‌پوشاند؛ مثلاً واژه‌ی «روشن‌فکر» که از قدمتی معتبر و نقشی مؤثر در هر جامعه‌ای برخوردار است، امروزه در ایران بدل به نوعی فحش شده و اغلب برای تمسخر افرادی که آن دیگری هستند یا در

مسیر متفاوتی قدم گذاشته‌اند، به کار برده می‌شود.

یکی از علل ترویج و عادت به این فاجعه، نقش قدرت در خلق جوک‌هایی بوده که با گسترش استفاده از رسانه‌های جمعی بیشتر شده و مطمئناً هدفی جز شوخی در رأس آن قرار داشته است. نتیجه‌ی این ایده چیزی جز کمک به سیستم معمولی‌سازی و قتل صدای آن‌دیگری نبوده و دروغ نگفته‌ایم اگر خلأ حاضر میان مردم و روشن‌فکران واقعی را هم متأثر از همین بدانیم. البته نباید تنبلی و اشتباهات روشن‌فکران ایرانی را نادیده گرفت که پرداختن به آن مجال دیگری می‌طلبد. درواقع قدرت در این مورد خاص نه تنها از غفلت مردم سواستفاده کرد بلکه خاموشی روشن‌فکران را پیش روی خود دید و به اشتباهات آنان دامن زد تا روشن‌فکری واقعی را منزوی و بستر ظهور روشن‌فکران آینده را تنگ‌تر از قبل کند. واژه‌هایی نیز وجود دارند که از معنای عامی برخوردارند اما به دلیل تکرار و تنزل معنای آنان به پدیده‌ای خاص، هیئت فرهنگی مخصوصی گرفته‌اند؛ مثل کلمه‌ی «انقلاب» که طی ۴۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران مدام در معنای «انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ایران» به کار گرفته شده و انگار صاحب مخصوصی داشته، کسی مجاز به استفاده از آن در اتمسفر معنایی متفاوتی نیست. ستادها، شوراهای برنامه‌های فرهنگی-سیاسی‌ای که از نام مطلق «انقلاب» یا «انقلابی» استفاده می‌کنند و همچنین تکرار مداوم این کلمه به معنای خاص آن از رسانه‌های نظام جمهوری اسلامی، مهر تأییدی بر گفته‌مان است.

نکته‌ای که مخالفان جمهوری اسلامی باید در نظر بگیرند این است که ابداع واژه‌هایی چون «انقلاب» با اینکه موجب تخریب مفهوم کنترل شده و خاص انقلاب (انقلاب جمهوری اسلامی ایران) می‌شوند، منجر به انهدام بار فرهنگی طبیعی آن نیز می‌شوند که این به ضرر فرهنگ زبانی و طبعاً فرهنگ انسانی است. مگر اینکه هیئت ظاهری تازه‌ای جایگزین آن شود که این نکته همیشه صادق نیست. در این جور شرایط می‌توان مفهوم مد نظر را به هیئت ظاهری دیگری انتقال داد و

سپس به آن حمله کرد؛ مثل به‌کارگیری از صفات و لفظ‌هایی چون «انقلاب تقلبی» یا «انقلاب-عقلاب». البته اگر سریعاً متوجه انحراف معنایی-فرهنگی کلمه‌ای شد، می‌توان با ایجاد شوک‌هایی کاری آن واژه را احیا کرد. مثلاً هشتگ «براندازم» که طی این ماه‌ها در رسانه‌های جمعی مثل توییتر شدیداً مطرح شده است و از هر نظر رادیکال‌تر، عمیق‌تر و ساختاری‌تر از واژه‌هایی چون «سرنگونی» و ... است، قدرت به کمک ارتش سایبری خود در لباس مردم با تزریق محتوای اصلاح‌طلبانه و محافظه‌کارانه به این کلمه، خواهان ابهام‌سازی و مسموم کردن آن است. یعنی واژه‌ای که سردمدار «تغییر همه‌جانبه» همراه «خشم انقلابی» است، این روزها ضمیمه‌ی محتوایی می‌شود که گفتمانی ضد خشونت و صرفاً شعاری-مجازی دارد. درواقع این کلمه که در ابتدا تزریق شجاعت و روحیه انقلابی می‌کرد، حالا کم‌کم دارد به سمتی کشیده می‌شود که ربطی به براندازی ندارد و خوانندگان‌اش را گمراه و سرگردان می‌کند.

یکی از تکنیک‌هایی که بعضی از فعالان سیاسی برای احیای این واژه به کار بستند، ایجاد شوک به این کلمه در فضای توییتر بود؛ به این صورت که با ترند کردن هشتگ «براندازنما» و یادآوری محتوای اصلی آن، فریب‌خوردگان را آگاه و به نوبه‌ی خود دست حیل‌ه‌ی قدرت را کوتاه کردند. در پایان باید یادآور شوم که منظور از قدرت صرفاً فرد یا افراد خاصی نیست و می‌تواند بلاهتی ارگانیزه شده باشد که توسط منفعت‌طلبان حمایت و مؤکد می‌شود. منفعت‌طلبانی که زبان را زبون می‌خواهند و سیاست را با دروغ و ریاکاری مترادف می‌دانند. به قول محمد مختاری: «هنگامی که زبان به هر شکلی به اراده‌ی سیاست بچرخد، فرهنگ دست‌خوش سیاست می‌شود؛ واقعیت حیات انسان‌ها چیزی می‌شود و تظاهر زبانی فرهنگ‌شان چیزی دیگر» و این چندپارگی و عدم شفافیت زبانی-فرهنگی است که باعث می‌شود عده‌ای جایگاه‌شان را گم کرده، خود را بی‌تأثیر بر جریان سیاست بدانند و منفعت‌انه بگویند: «حالا من از سیاست به‌هم می‌خورم، من سیاسی نیستم!»

مناسبات جزمی، ابزاری برای خشونت

علی ذوالقدر - کارشناسی پژوهشگری اجتماعی

مناسباتی نهراسیم، زیرا که هیچ اتورته‌ای بالاتر از خود انسان وجود ندارد. ما از مدرنیته یاد گرفتیم که باید مناسبات تغییرناپذیر جزمی که ما را محدود می‌کنند از ریشه در افکنیم و بنیان‌های تازه بیافرینیم. مدرنیته به ما آموخت که هیچ چیز دیگر در جهان ما مقدس و مطلق نیست و تناقض، اصل جدایی‌ناپذیر هر مناسبات جزمی است. دود شدن و به هوا رفتن، پیامد هر مناسبات جبری خواهد بود و دقیقاً ما باید از خود مدرنیته علیه آن استفاده کنیم. ما باید ماجراجویی هر چند محکوم به شکست، آن جله‌طلبی بلندپروازانه عاشقانه که در برابر هر نوع منطق سودگرایانه می‌ایستد را دنبال کنیم و قدم بگذاریم در راهی که می‌دانیم شاید نهایت آن شکست است اما حتی از پی آن شکست، تبدیل و تغییری شکل خواهد گرفت. حداقل به خود و دیگران ثابت خواهیم کرد همیشه با مقاومت در برابر هر خشونت و مناسباتی که ما را محدود کند خواهیم ایستاد و این تنها راهی است که نه تنها نظر خود را بر آن، بلکه زندگی را بر پایه آن برسانند در غیر این صورت، این مناسبات ما را آن چنان منزوی خواهد کرد که چاره‌ای جز چنگ انداختن در ارتجاع سنتی نخواهیم داشت. یا آنقدر غرق مناسبات خواهیم شد که دیگر بیرون آمدن از این باتلاق ناممکن خواهد بود و ملال و پوچی، سرنوشت محتوم ما خواهد شد.

را ببرستیم؛ یا محکوم هستیم به گوشه‌گیری و انزوا. این مناسبات دقیقاً به مثابه اعمال خشونت عیان، ما را در برابر انتخاب دو گانه‌ای قرار می‌دهند که مجبور هستیم حداقل به یکی از آن‌ها تن در دهیم. این خشونت مدرن که محصول بی‌چون‌وچرای مناسبات سرمایه‌محور کالایی است شاید در این برهه تاریخی بیش از هر زمان دیگری در کشور ما غلبه پیدا کرده است. امروز ما ایرانی‌ها نیز یکی از شهروندان - بخوانید شهروندان - قفس آهنین مدرنیته هستیم؛ که نه با انتخاب خود و تدریجاً، بلکه ناگهان از بالا با جبری تاریخی به این پرتگاه پرتاب شدیم. هرگز هم نفهمیدیم چرا و چگونه و چطور باید راه خود را برگزینیم. پیامد این پرش ناگهانی در این مناسبات چیزی جز نداشتن سنت انتقادی و رهایی‌بخش برای برگزشتن از این مناسبات نیست. فقط رویکردهای ارتجاعی که سرکوب شده و سرخورده‌ی این مناسبات مدرن هستند با نوستالژیک کردن تصاویر گذشته به دنبال راهی برای برون‌رفت از این مناسبات می‌گردند اما همه‌ی ما می‌دانیم امروز بیش از هر زمان دیگری رهایی از مدرنیته و پیامدهایش غیرممکن می‌نماید. ما چاره‌ای جز این نداریم که با مدرنیته در درون خود و با ابزار خودش مبارزه کنیم. ما همه از مدرنیته آموختیم که باید یاغی باشیم و هرگز از هیچ چیز و هیچ

خشونت همواره دلالت بر مفهومی دارد که فرد یا افراد یا ساختارها با اعمال قدرت و زور مستقیم و اجباری خود بدون مسامحه و گفت‌وگو افراد را وادار به انجام کاری می‌کنند در واقع خشونت آخرین راهی است که هر فرد برای به کرسی نشاندن صحبت یا عقیده خود به کار می‌برد. این اعمال خشونت می‌تواند عواقب فیزیکی و گاه روحی و روانی بر افراد وارد سازد. این نوع از خشونت عیان و آشکار، همواره توسط ایدئولوژی‌های نظام‌های مدرن و دموکراتیک مختلف محکوم گردیده است اما امروز اگرچه اعمال خشونت انکار شده، اما هرگز از میان نرفته است؛ بلکه خود را در اشکال تازه باز تولید کرده است. یکی از آشکارترین و عیان‌ترین این نوع از ابزار خشونت مناسبات اجتماعی مدرنی است که ما هر روز در زندگی روزمره با آن مواجه هستیم. مناسباتی که مادر شکل‌گیری آن هیچ تأثیری نداشتیم و آنقدر در برابر ما بزرگ هستند که عاملیت برای تغییر آن در خود نمی‌بینیم و محکوم هستیم به پیروی از مناسک آن. از نوع صحبت کردن تا طرز لباس پوشیدن و شخصی‌ترین اعمال فردی ما، برای همه‌شان امروز مناسباتی تعیین شده که ما را ملزم به تبعیت از آن می‌کند. گویا باید در برابر این بتواره مناسبات در ظاهر بی‌نقص و خدشه‌ناپذیر (که البته پر از تناقضات ذاتی است) تسلیم شویم و آن

بی‌تفاوتی؛ شکلی از خشونت

ثنا پنجه‌شاهی - کارشناسی پژوهشگری اجتماعی

است به اشکال گوناگون بروز پیدا کند. از نظر نگارنده بی‌توجهی به همدیگر، غافل بودن از هم و ندیدن و به تمسخر گرفتن شخص خاص، همگی نوعی خشونت به حساب می‌آیند که گاهی عوارض این خشونت بسیار گران تمام می‌شود؛ اما هیچ‌کس حتی لحظه‌ای فکر نمی‌کند که در این اتفاق ناگوار سهیم بوده است. خودخواهی که حالا دیگر بخش مهمی از جامعه ما را در بر گرفته باعث شده ما فقط از اتفاق‌های ناگواری که برای خودمان می‌افتد ناراحت شویم؛ یا فقط به دلیل رخدادهای خوبی که برای خودمان می‌افتد خوشحال شویم؛ و برای دست‌یابی به این خوشحالی فردی ممکن است دست به هر کاری بزنیم. ما آدم‌هایی که روزی از خوشحالی هم شاد و از ناراحتی هم غمگین می‌شدیم، حال دیگر حواس ما نیست مقصر چند خودکشی و اتفاق ناگوار به صورت نهان هستیم.

شکلی دیگر به این چند مثال توجه کنید به این فکر کنیم که ما در طول هر روز چقدر بی‌تفاوت و بی‌توجه از کنار آدم‌ها رد می‌شویم و چقدر ممکن است یک نگاه یا یک کلام، یک زندگی را تغییر دهد. شاید می‌شد سه اتفاق ذکر شده هیچ‌وقت رخ ندهند شاید حتی فقط با شنیدن چنین جملات ساده‌ای: «حالت خوبه؟ همه چیز روبه راهه؟ آگه خواستی حرفی بزنی یا کاری داشتی من هستم.» و ما آدم‌ها چقدر غرق شده‌ایم در دنیای خودمان؛ که حواسمان نیست با بی‌اعتنایی دچار چه خشونت‌های پیدا و پنهانی می‌شویم. زندگی اجتماعی ما فقط محدود به رفع نیازهایمان شده و دیگر با هم روابط صمیمانه برقرار نمی‌کنیم. تمام اهدافمان از روابط اجتماعی، رفع نیاز و رسیدن به سود است. تمام ما انسان‌ها به محبت و توجه نیاز داریم و اگر این نیاز مهم رفع نشود ممکن

در تاریخ ۷ آبان ۱۳۹۶ کمی پس از ساعت ۱۴ یکی از دانش‌جویان مقطع کارشناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی خود را از بالای یکی از ساختمان‌های دانشگاه به زمین انداخت. در مراسم‌هایی که دانشکده‌ها برای این دانشجوی بر گزار کردند زمزمه‌های زیادی به گوش می‌رسید که واقعا علت خودکشی این جوان چه بوده؟ صحبت‌هایی از قبیل اینکه کسی را دوست داشته، کسی هلس داده و ابهاماتی دیگر. در تاریخ ۲۶ دی ماه همان سال، در حوالی ساعت ۱۶:۴۰ مسافرانی که در ایستگاه متروی دروازه دولت به انتظار قطار نشسته بودند شاهدان زنده خودکشی زن جوان حدود ۲۵ ساله‌ای شدند که علت آن مشخص نبوده است. در تاریخ ۱۳ دی ماه ۹۶ در درگیری و نزاع خیابانی پارك بنفشه، جوانی به قتل می‌رسد این موارد تنها گوشه‌ای از هزاران اتفاقاتی است که در روزمره ما رخ داده است. بار دیگر و به

نمونه‌هایی از اجبار و محدودیت و پیامدهای آن

سید محسن طباطبائی - کارشناسی پژوهشگری اجتماعی

هنجار تعیین شده است، برای شرایط زمانی و مکانی و معیارهای آن زمان است؛ اما در شرایط زمانی و مکانی دیگر با رشد جمعیت و پیشرفت ارتباطات و تکنولوژی، انواع پدیده‌ها و رفتارهای نوبه وجود آمده است که در ادیان طبقه‌بندی نشده‌اند و هر بار نیاز است از سوی سیستم هنجارگذار جامعه ارزیابی و طبقه‌بندی شوند (رفیع پور ۱۳۷۷: ۲۲۷).

دلیل دیگر درست عمل نکردن جمهوری اسلامی، تبدیل شدن دین به یک ابزار برای استفاده کردن از باورهای مردم است. حکومت‌هایی که بر پایه اندیشه جدایی دین از سیاست سازمان می‌یابند، به این خاطر که مردم ناکارآمدی‌های سیاسی و اقتصادی و... را مرتبط با دین نمی‌بینند، آسیب بسیار کمتری به دین می‌زنند تا حکومتی مانند جمهوری اسلامی که با بازتعریف و برداشت از دین بر پایه ایدئولوژی سیاسی خود و همچنین با ناکارآمدی‌های سیاسی و فساد با پدیده «دین‌زدگی» روبه‌رو شده است. پیامد عملکرد جمهوری اسلامی در زمینه‌های یاد شده، «وارونگی دین» و بدبینی بسیاری از بخش‌های جامعه به دین است.

حاکمان نظام جمهوری اسلامی باید بدانند که هر چه زودتر در کنار اصلاحات ساختاری دیگر باید این روند را اصلاح کنند و گرنه در آینده‌ای نزدیک با چالش‌های بسیار سخت‌تر و جدی‌تری روبه‌رو می‌شوند و روز به روز بر بحران مشروعیت آن‌ها افزوده خواهد شد.

نمی‌تواند مردم را به پیروی از آن هنجار برانگیزد بلکه رفتار استبدادی آمرانه از بالا به پایین و عدم مشارکت مردم در امور، موجب انزجار آن‌ها از مسئولین یک جامعه و کاهش مشروعیت رهبران و نظام سیاسی جامعه می‌گردد (رفیع پور ۱۳۷۷: ۲۴۴).

برای بررسی دینی این زمینه هم شاید بهترین راه، نگاه به زندگی پیامبر اسلام باشد. به گواه تاریخ و قرآن، کار ایشان «دعوت» مردم به دین بود و نه «اجبار» آن‌ها. همچنان که ایشان زندگی می‌کردند، مردم با باورهای گوناگون مانند یهودیان، مسیحیان و همچنین کافران و مشرکان در عربستان زندگی می‌کردند؛ بدون این که از سوی پیامبر و مسلمانان، مزاحمت و آزاری ببینند. نکته مهم آن است که جنگ‌هایی که در سال‌های آغازین اسلام به راه افتاد برای این بود که دیگران می‌خواستند با استفاده از زور و اجبار، باورهای خود را بر پیامبر تحمیل کنند و ایشان هرگز آغازگر جنگ‌ها نبوده‌اند. بنابراین امروز هم باید هنجارها به گونه‌ای سامان داده شوند که مردم با باورهای گوناگون، بتوانند بدون تنش در کنار یکدیگر زندگی کنند.

همانگونه که می‌دانیم، جمهوری اسلامی خود را حکومتی دینی تعریف می‌کند، اما نه تنها در نمونه یاد شده بلکه در بسیاری از زمینه‌های دیگر دینی عمل نمی‌کند. یک دلیل آن است که بیشتر پدیده‌ها و رفتارهایی که در زمان ظهور هر یک از ادیان برای آن‌ها

در این یادداشت به نقد یکی از ابزارها و روش‌های نظام جمهوری اسلامی می‌پردازیم که استفاده از اجبار و محدودیت است. سپس گذرا، به ارتباط آن با دین هم خواهیم پرداخت. با یادآوری چند نمونه از روند استفاده از این ابزار، نگاهی هم به پیامدهای آن خواهیم داشت. یکی از نمودهای این ابزار در سازوکار و روند انتخابات‌ها دیده می‌شود. نظارت استصوابی شورای نگهبان می‌تواند به گونه‌ای صحنه انتخابات را چیده، رای‌ها را به سوی گروهی از طیف‌های سیاسی و فکری و نامزدها کانالیزه کرده و سرانجام حق انتخاب مردم را محدود کند و مردم به ناچار از میان گزینه‌های محدود و عمدتاً شبیه به هم دست به انتخاب بزنند. نمونه دوم در زمینه ارتباطات و اطلاعات است. فیلترینگ و سانسور، استفاده‌ای آشکار از اجبار است، که نه تنها با محدود بودن رسانه‌های دیداری و شنیداری به صداوسیما و همچنین محدودیت‌های رسانه‌های نوشتاری نمود پیدا می‌کند، بلکه روشن‌ترین چهره‌ی آن برای مردم، فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها است.

یکی دیگر از نمونه‌های مطرح امروز جامعه ما استفاده از اجبار برای هنجارسازی حجاب است. از آنجایی که این مورد در کنار بعد علمی بعد دینی هم دارد، از هر دو سو به آن می‌نگریم. از نگاه دانش جامعه‌شناسی اگر یک هنجار با زور و اجبار بر مردم تحمیل شود و به اصطلاح هنجار بیرونی (و نه درونی‌سازی شده) باشد، نه تنها

ماجرای یک نودانشجوی جامعه‌شناسی

ملیکا علی محمدی - کارشناسی جامعه‌شناسی

که خورشید را از دختران مهتاب می‌گیرد و گرگ‌ها را هارتر می‌کند. دخترانی که روح‌شان در تنهایی مطلق وجود برای همیشه سقط می‌شود و تا ابد از دختردار شدن بیزار می‌شوند. دنیا دیگر صدای خنده‌هایشان را نمی‌شنود و پاییز، سال‌های سال به پنجره‌ی اتاق‌شان می‌چسبد.

اما من، می‌خواهم صدای خاموش ۴۱ دختر بلوچ باشم. من می‌خواهم صدای بلند شکستن تمام دخترانی باشم که به روح و جسم‌شان تجاوز شده است. اولین فریاد ۱۸ سالگی‌ام را برای دختران قربانی غیرت و آبرو می‌کشم. دخترانی که روزهایشان، سیاه شد؛ و جامعه، نابودی‌شان را ندید.

بیشتر حس مادری را دارم که کودک مریض و پریشانی را به آغوشم داده‌اند.

می‌خواهم که نخستین فریاد درون‌ام را برای دختران مهتاب که در غبار مه‌الود دنیا پنهان شدند و صدای فریادشان به گوش هیچ‌کس نرسید بکشم. دخترانی که زیر بار ظلم و نابرابری کمرشان شکست و کسی ندیدشان. دخترانی که از کوچه‌های تاریک و شب‌های کشدار و روزهای بی‌خورشید ترسیدند. دخترانی که دیگر خود را در آینه ندیدند و موهایشان را هرگز نافتند و اشک‌هایشان را خاک کردند.

صدای سکوت دختران شکسته شده، این وطن را می‌لرزاند و فرومی‌ریزد. جهانی

قرار بود ادبیات بخوانم و دبیرستان را با همین هدف شروع کرده بودم. در رسیدن به هدف، شکی نداشتم. از خیلی‌ها شنیده بودم که می‌گفتند: «اگر دیوانه‌اش نشدی، نیا که زود خسته می‌شوی.» جواب کنکور که آمد، باز هم برای انتخاب ادبیات دانشگاه تهران شک نکردم. نفس‌ام را عمیق کشیدم. اما دست روزگار چرخید و من دانشجوی جامعه‌شناسی شدم. اوایل فقط نگاه می‌کردم. حس مادری را داشتم که فرزند کوچک‌اش را از آغوش‌اش بیرون کشیده باشند. جامعه را نگاه می‌کردم و بیشتر، مادر داغ‌دار را درونم حس می‌کردم. هفته‌ها گذشت تا کنار آمدم و فهمیدم کجای داستان قرار دارم. حالا اما ناراحت نیستم. حالا

کتاب «خسونت و نظم‌های اجتماعی» داگلاس نورث

علی بیغش - کارشناسی ارشد پژوهش علوم اجتماعی

مقدمه

بحث بر سر عدم وجود نهادهای کارآمد و دیرپا در ایران به عنوان یکی از موانع توسعه نیافتگی، نقل بسیاری از محافل امروز در علوم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران است. متناسب با این دغدغه و طرح مسئله، چند وقتی است که با موجی از ترجمه آثار نهادگرایان جدید به ویژه نورث مواجه هستیم. ۳ ترجمه فقط از نورث طی چند ماه، شاهدی بر این مدعا است. سابقه نهادگرایی در ایران به بیش از ۳۰ سال می‌رسد که پدر فکری‌اش را می‌توان دکتر حسین عظیمی دانست. شاید بتوان دانشگاه علامه و موسسه‌ی دین و اقتصاد را به عنوان نهادهای اقتصادی مروج نهادگرایی مهم در ایران نام برد که در دوره‌ی ریاست جمهوری سید محمد خاتمی نیز توانستند بخشی از قدرت را در دست بگیرند. به دلیل اهمیت نهادگرایی جدید در جهان و ایران، و استقبالی که از آرای داگلاس نورث شده است، نگاهی انداختیم به کتابی از وی که سال ۲۰۱۲ توسط انتشارات کمبریج با نام «خسونت و نظم‌های اجتماعی» به بازار آمد و چند ماه پیش به کوشش جعفر خیر خواهان و رضا مجیدزاده توسط انتشارات روزنه به زبان فارسی برگردان شد. اما قبل از پرداختن به کتاب، نگاهی اجمالی به روش‌شناسی نهادگرایان جدید و داگلاس نورث می‌اندازیم تا این کتاب را نیز بهتر فهم کنیم. کتاب در حدود ۴۵۰ صفحه است و با قیمت ۳۲۰۰۰ تومان وارد بازار شد.

الف) نهادگرایی، تعریف و دسته‌بندی‌ها

روایت کامل از رفتار انسانی، با پرسش از چگونگی سروکار داشتن ذهن با فرایند تغییر آغاز می‌شود. (نورث، ۱۳۹۶: ۳۷۹) بیش از ۱۲۰ سال از دهه ۱۸۹۰ که اولین کارهای تئورست‌های وبلن منتشر شد می‌گذرد و امروزه می‌توان نهادگرایی را یکی از اصلی‌ترین جریان‌های فکری در علوم اجتماعی و اقتصاد بانباشتی از دانش تئوریک و روشمند دانست. شاید اگر دغدغه‌ی اصلی نهادگرایان را بخواهیم در یک کلمه خلاصه کنیم باید از تغییرات اجتماعی نام ببریم که جمله‌ی بالای داگلاس نورث از مشهورترین و مهم‌ترین نهادگرایان جدید نشانی از صدق این مدعا است. از نظر نهادگرایان، نهادها از لوازم توسعه جوامع انسانی‌اند. نهادگرایان در واکنش به نظریه

نئوکلاسیک در اقتصاد، معتقدند که انسان‌ها ظرفیت ذهنی محدودی دارند و در راستای کنش‌هایشان با مخاطره و عدم قطعیت همراه هستند. به طور کلی نهادگرایان را می‌توان در دو طیف کلی قدیم (وبلن، کوز، میچل و...) و جدید (نورث، والیس و...) دسته‌بندی کرد. تاکید نهادگرایان قدیم در تعریف نهاد، بیشتر بر عادات رفتاری و آداب و رسوم است. وبلن در کتاب نظریه‌ی طبقه‌ی تن آسامی گوید: نهادها از زمان دیرباز باقی مانده‌اند که چارچوب‌های فکری و عاداتی‌ای هستند که انسان‌ها آن‌ها را در طول زندگی خود ساخته و پرداخته‌اند. (وبلن، ۱۳۸۶: ۲۱۱). در صورتی که نهادگرایان جدید مانند نورث معتقدند در نهادگرایی جدید، کنشگران مهم‌اند و اساساً به تعبیر نورث: نهادها ساخته‌ی دست بشرند. (نورث ۱۳۷۷، به نقل از مشهدی احمد، ۵۹).

نورث معتقد است نهادها مجموعه قواعدی تثبیت شده، نوشته و نانوشته‌ای هستند که ضمن محدودسازی رفتار اقتصادی، موجب بیشینه‌سازی ثروت هم هستند (همان، ۵۹). با تسامح می‌توان گفت نهادگرایان قدیم تاکید بیشتری بر ساختارها و اهمیت کمتری برای کنشگران قائل می‌شدند چنان که کامنز در ۱۹۳۱ معتقد است که تشکلهای و رسوم هستند که به افراد امکان می‌دهند چه کارهایی را انجام بدهند. (همان، ۵۵). با کمی اغماض ویژگی‌های کلی نهادگرایی را می‌توان چنین بیان کرد:

اقتصاد را به عنوان یک کل به هم پیوسته‌ای از اجزایی چون سازمان‌ها و نهادها و فرهنگ جوامع می‌بینند.

معتقد به نقش دولت در اقتصاد برای اصلاحات اجتماعی به نفع طبقات فرودست هستند.

به علت تغییرات مداوم جامعه و نهادها، معتقد به لحاظ نوعی داروین‌یسم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی هستند. (تاکید بر پویایی‌شناسی تاریخ در مقابل ایستایی‌شناسی نئوکلاسیک‌ها).

انتخاب روش استقرا به جای قیاس و رسیدن از جز به کل. (کفشار جولوگر، ۱).

تاکید بر نظم اجتماعی پیشین و تاثیر آن بر کنش افراد جامعه.

تاکید بر ضرورت هم‌فراخوانی تاریخ و اقتصاد و بینارشته‌ای به جای تخصص‌گرایی.

در این میان، نورث از مهم‌ترین اقتصاددانان نهادی جدید، به دنبال توضیح فرایندهای تاریخی و تغییرات جوامع و نهادهای بشری

(به ویژه اقتصادی) از نظمی به نظم دیگر است. کار نورث در این کتاب، تلفیقی از اقتصاد و جامعه‌شناسی نظم، تاریخ اجتماعی اقتصادی، جامعه‌شناسی تاریخی توسعه، جامعه‌شناسی تاریخی خسونت و اقتصاد سیاسی در پارادایم تغییر اجتماعی است. دلیل به کارگیری رویکرد بینارشته‌ای نورث، از اقناع نشدن وی از تبیین‌های اقتصادی یا سیاسی صرف است. در تبیین‌های اقتصادی نئوکلاسیک، کنشگران در یک روند نهادزایی، به مصرف‌کنندگان منتزع از تاریخ و جغرافیا بدل می‌شوند. از نظر نورث، تاریخ نه برای عبرت‌آموزی بلکه برای فهم امروز و آینده است. تاریخ، تداوم تحول نهادی و شدن‌های پی‌درپی است و فرضیه ایستایی بی‌مکان / زمان مصرف‌کننده / تولیدکننده برای رسیدن به مطلوبیت نهایی ما را به فهم واگرایی و همگرایی‌های جوامع و افراد نمی‌رساند. در واقع لیبرالیسم اقتصادی از روی شکاف بین امر واقع و ذهنیت افراد می‌پرد؛ و اذهان پیچیده و متفاوت کنشگران را به ذهنیتی یکپارچه از آن‌ها تقلیل می‌دهد. البته که رویکرد نورث نه در ضدیت با نئوکلاسیک‌ها بلکه در تکمیل و جرح و تعدیل آن‌ها است. در واقع نهادگرایان هرگز ابزارهای اصلی علم اقتصاد که طی ۵۰ سال اخیر توسعه یافته (مدل‌سازی ریاضی و تحلیل‌های اقتصادسنجی) را انکار نمی‌کنند، بلکه می‌کوشند با بهره‌گیری از سایر رشته‌های علوم اجتماعی مانند: تاریخ، انسان‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و سایر حوزه‌هایی که مکتب اقتصاد نئوکلاسیک به خوبی قادر به پاسخ دادن به آن‌ها نیست، پاسخ دهد. (جوسکوف، ۱۳۹۲: ۱۲۹).

از آن سو، نورث، به دنبال تبیین‌های علی و بی‌چون و چرای ساختارگرایانه مانند برخی از نهادگرایان اولیه و جریان‌های چپ هم نیست. هر جا از محدودیت‌های برآمده از سازمان‌ها و نهادها چه در نظم جوامع طبیعی و چه دسترسی باز فکت می‌آورد، توانبخشی آن نهاد را هم متذکر می‌شود و از تقلیل‌گرایی به یک وجه جوامع (کنش/ساختار) پرهیز می‌کند. از نظر وی نهادها قیودی هستند که فعل انسان‌ها را منجر نمی‌شوند، بلکه بهتر توضیح می‌دهند. از منظر جامعه‌شناختی، رویکرد وی نسبت به دو مقوله کنش و ساختار را می‌توان در رده‌بندی کار تلفیق‌گران کنش و ساختار (کیدنز، بورديو و...) قرار داد.

■ (ب) معرفی و بررسی کتاب

چگونه درباره فرایندهای اجتماعی بیاندیشیم، هنگامی که افراد در بهترین حالت، درک محدودی از آنچه برای آن‌ها اتفاق می‌افتد دارند؟ در شرایطی که تجربه‌های جدید و موقعیت‌های تازه‌ای از آگاهی، ماهیت پویای فرایند تغییری است که آن‌ها، مشارکت‌کنندگان در آن هستند؟ (نورث، ۱۳۹۶: ۳۸۰)

کتاب در مقدمه و فصل اول خود چارچوب مفهومی جامعه‌شناختی نظم خود را در پهنای تاریخ بشر این چنین پی‌ریزی می‌کند: در تاریخ بشر سه نظم اجتماعی وجود داشته است:

نظم اولیه (خوراک جویی)، نظم دسترسی محدود (طبیعی) که حاصل انقلاب اجتماعی اول است و نظم دسترسی باز که با انقلاب اجتماعی دوم پدیدار می‌شود. برآمدن مدرنیته یعنی گذر از حکومت طبیعی به نظم دسترسی باز، همان انقلاب اجتماعی دوم است. (نورث و همکاران، ۱۳۹۶: ۴۰) و بعد این چنین ادامه می‌دهد: برای گذار از جامعه دسترسی باز، نیازمند مجموعه‌ای از تغییرات در عرصه سیاست هستیم، تغییراتی مانند تضمین مشارکت بیشتر شهروندان و تامین حقوق سیاسی غیرشخصی، شفافیت بیشتر نهادهای ساختارمندکننده فرایندهای تصمیم‌گیری و پشتیبانی حقوقی از طیف گسترده قالب‌های سازمانی از جمله احزاب سیاسی و سازمان‌های اقتصادی.

■ حکومت‌های طبیعی:

ویژگی‌های کلی حکومت‌های طبیعی (نظم دسترسی محدود) فهرست‌وار عبارت‌اند از: اقتصاد بارشده کند و یا آسیب‌پذیری بالا در برابر تکان‌ها اداره کشور بدون رضایت عمومی حکومت شوند ها تعداد نسبتاً اندک سازمان‌ها.

دولت‌هایی کوچک‌تر و متمرکزتر. (همان، ۵۳). از نظر وی، مهمترین سازمان در حکومت طبیعی، خود حکومت یا به طور دقیق‌تر، شبکه روابط درون ائتلاف مسلط است. برای نورث دغدغه‌ی اصلی، آشتی نظم و آزادی در دل تغییرات جامعه است. کارکرد اصلی نظم برای وی نه حذف خشونت، بلکه مهار و مدیریت خشونت، چه از نوع فیزیکی چه از نوع تهدیدات قهری است. ضرورت رسیدن از نظم محدود به دسترسی باز، علاوه بر رشد و شکوفایی اقتصادی و مشارکت سیاسی، کاهش خشونت

است. کنترل خشونت از طریق روابط شخصی ممکن نیست و نیازمند روابط غیرشخصی شده در قالب سازمان‌ها و نهادهاست. این در حالی است که نظم دسترسی باز، بیشترین روابط غیرشخصی؛ و در نظم ابتدایی خوراک‌جو، بیشترین میزان روابط شخصی دیده می‌شود. به عبارت دیگر هرچه سازمان‌ها و نهادها بیشتر نه ضرورتاً احتمال بروز خشونت کمتر است. به تعبیر هابزی، پیمان‌ها بدون شمشیر، الفاظی بیش نیستند. در واقع کتاب نورث علاوه بر جامعه‌شناسی سازمان‌ها یک جامعه‌شناسی خشونت را دنبال می‌کند.

نورث میان نهاد و سازمان تفاوت می‌گذارد: نهاد: مجموعه‌ای از قوانین رسمی و هنجارهای رسمی رفتار و باورهای مشترکی هستند که افراد درباره جهان دارند.

سازمان: مجموعه‌ای از گروه‌های خاصی از افراد است که از طریق رفتار نسبتاً هماهنگ، ترکیبی از اهداف فردی و مشترک را دنبال می‌کنند. (همان، ۵۷).

ضرورت برجسته کردن این تفاوت در این است که نهادهای رسمی تنها در صورتی خشونت را کنترل می‌کنند که سازمانی توانمند برای اجرای غیرشخصی قواعد وجود داشته باشد. شرط لازم برای توانمند بودن سازمان، مریدی نبودن سازمان و قراردادی بودن آن است. در سازمان قراردادی همیشه طرف سوم وجود دارد و دوام سازمان به اشخاص نیست. فرضاً در یک شرکت دوفره و شخصی با برهم خوردن رابطه افراد، شرکت از بین می‌رود اما یک شرکت سهامی عام به راحتی با جابه جایی افراد، متلاشی نمی‌شود. نورث حکومت را نه چونان یک کنشگر واحد، بلکه سازمان سازمان‌ها می‌داند. در تعریف وبری، حکومت یک موجودیت واحد است که به دنبال اعمال خشونت انحصاری و مشروع است. در صورتی که نورث حکومت را ائتلافی مسلط از طبقه فرادستان می‌داند که از طریق خلق قاعده‌مند رانت، دسترسی محدود خشونت را کنترل می‌کند. (همان، ۶۰).

وجود ائتلاف مسلط فقط به دلیل پر کردن جیب فرادستان نیست. آن‌ها می‌دانند که خشونت از میزان رانت آن‌ها خواهد کاست و انگیزه برای جنگیدن ندارند. تعهد به عدم خشونت به شرطی باورپذیر است که، توانایی گردآوری رانت‌های خود را که بقیه جامعه تولید کرده است داشته باشند و حق کنترل زمین، نیروی کار، منابع و مبادله را در حوزه اختصاصی به رسمیت بشناسند. در صورتی که در حالت جنگ میان فرادستان، ریسک بازنده یا برنده بودن بالاتر از رانتی است که صلح به

آن‌ها می‌دهد. این توزیع رانت از طریق طرف سومی به وجود می‌آید که سازمان‌ها باشند و از امتیاز تشکیل این سازمان‌ها، فرادستان حمایت کنند. اما این صلح محتوم نیست. خشونت و جنگ داخلی محتمل است. اما میزان احتمال فروپاشی‌اش بنا به انواع حکومت طبیعی متفاوت است.

نوع‌شناسی حکومت طبیعی و ویژگی‌های آن‌ها:

(۱) طبیعی شکنده: پشتیبانی از هیچ سازمانی به جز حکومت، سیاست همان جنگ و اقتصاد همان سیاست، تعهد ضعیف ائتلاف به قوانین و قانون اساسی به علت تغییر پیوسته توازن درون ائتلاف

(۲) طبیعی پایه: توانایی پشتیبانی سازمان‌ها در چارچوب حکومت، ساختار سازمانی باثبات‌تر، عمده نهادهای حکومت از جنس حقوق عمومی (جانشینی رهبری، تعیین نرخ مالیات و خراج و...) هستند، هم‌خوانی امتیازات فرادستان

(۳) طبیعی بالغ: ساختارهای نهادی بادوام، توانایی پشتیبانی سازمان‌های فرادست که بیرون از چارچوب حکومت هستند از ویژگی‌های اصلی حکومت طبیعی بالغ هستند این دسته‌ها با هم همپوشانی‌هایی دارند. نورث از امپراطوری روم مثال می‌زند که طی ۴۰۰ سال در میان حکومت طبیعی پایه و بالغ پسرفت و پیشرفت داشت. (همان، ۱۰۲).

در حکومت‌های طبیعی بالغ، نهادهای معتبر تکامل پیدا می‌کنند که برای سازمان‌ها سنجه حاکمیت قانون فراهم آورند و نخستین گام‌ها به سمت دولت وبری با کنترل انحصاری و یکپارچه بر نظامیان در اینجا رخ می‌دهد. اما به هر حال در تمام حکومت‌های طبیعی ما با یک درهم‌تنیدگی از نظام‌های اقتصادی و سیاسی در راستای نظام آموزشی روبه‌رو هستیم. قدرت در این حکومت‌ها پراکنده است و استقلال نظام سیاسی و اقتصادی از هم نسبت به دسترسی باز کمتر است.

■ نظم دسترسی باز:

استقلال نسبی نظام اقتصادی از سیاسی، توسعه سیاسی و اقتصادی در کنار هم، تجربه تعداد دوره‌های بسیار اندک رشد اقتصادی منفی، جامعه مدنی غنی و سرزنده با تعداد بسیار زیاد سازمان‌ها، دولت‌های بزرگ‌تر، اما غیرمتمرکزتر، روابط اجتماعی غیرشخصی گسترده، شامل حاکمیت قانون، تضمین حقوق مالکیت، انصاف و برابری (همان، ۵۳) از ویژگی‌های مهم این نظم هستند. دقیقاً همین‌جاست که نورث معتقد است تخصص‌گرایی در علوم سیاسی و اقتصاد

صورت برقراری گذار امکان پذیر و نه گریزناپذیر می شود.

شرایط آستانه‌ای عبارت‌اند از:

شرط آستانه‌ای شماره ۱: حاکمیت قانون برای فرادستان

شرط آستانه‌ای شماره ۲: سازمان‌های با عمر دائمی در حوزه‌های عمومی و خصوصی

شرط آستانه‌ای شماره ۳: کنترل یکپارچه نظامیان (همان، ۲۴۷). انتخاب رهبری بلندپایه

نظامی که باید تحت کنترل مقامات

مدنی باشد. ارتش‌هایی که رهبران خویش را انتخاب می‌کنند تحت کنترل سیاسی نیستند.

برای مهار نیروهای نظامی و کنترل

بهرتر خشونت، لازم است گروه‌ها و سازمان‌های فرادست نظامی، از قابلیت انضباط بخشیدن به

نیروی انتظامی از طریق ابزار

غیرنظامی برخوردار باشند. البته تفکیک ظاهری بین مقامات لشکری و کشوری کافی نیست. (همان، ۲۷۲).

■ نقد کتاب

هانا آرنت می‌گفت: ممکن نیست کسی به تاریخ و سیاست ببیند و از نقشی که خشونت همیشه در کار بشر ایفا کرده است بی‌خبر بماند. اما همین آشکار بودن خشونت در طول تاریخ باعث شده خشونت هیچ‌وقت مورد تحقیق جدی قرار نگیرد زیرا مانند رنانه معتقد بودند این امور (خشونت) همیشه تصادفی است، جدی و دقیق نیست و چیزی بیش از این نداشتند که بگویند. (آرنت، ۲۰۱۳: ۲۲). نورث بر این اهمیت خشونت واقف است اما بیش از آنکه خود خشونت را بررسی کند، نبودش را بررسی می‌کند و تاکیدش بر مهار و مدیریت خشونت است تا تعریف و دسته‌بندی و نوع‌شناسی آن در تاریخ بشر. علاوه بر این کمتر داده‌ای از کشورها برای کاهش خشونت

به ویژه در مقایسه طولی بین نظم دسترسی محدود و نظم دسترسی باز، چه در یک کشور و به چه صورت عرضی میان دو یا چند کشور ارائه شده است. به نظر می‌آید مولفان، مفاهیم جامعه‌شناختی مانند نظم و خشونت را در چارچوب کلی و فهم متعارف آن‌ها در نظر گرفته‌اند. در صورتی که می‌توان از انواع نظم و خشونت در بستر نظم محدود و باز سخن گفت. مانند دو برداشت متعارف از خشونت: خشونت بی‌هنجاری (آنومی) و خشونت راهبردی. (بودن، ۱۳۸۶: ۳۰۰). خشونت پراکنده، خشونت سازمان‌یافته، خشونت در سطح خرد و کلان. در واقع نورث به تقسیم‌بندی خشونت فیزیکی و تهدید به خشونت اکتفا می‌کند و به نظر می‌رسد وی خشونت و عدم خشونت

بسیار مهم دسترسی باز از نظریه تخریب خلاق جوزف شوومپتر وام می‌گیرند. تخریب خلاق را شوومپتر برای توضیح روند دائم نابودی ساختار قدیمی و ایجاد ساختار اقتصادی جدید به کار می‌برد. واقعیتی بنیادین در نظام سرمایه‌داری که دائماً در حال تکرار است و به زعم وی باید با آن کنار آمد. (همان، ۱۹۸).

دولت بزرگ

در نظم دسترسی باز، حکومت دولت بزرگ یک انحراف یا ناپهنجاری نیست، بلکه ویژگی جدانشدنی این جوامع بزرگانند. دولت‌ها در همه سطوح فدرال، محلی، ایالتی در کشورهای ثروتمند بیش از ۲۰۰۰ دلار به طور میانگین ۵۳ تولید ناخالص ملی را دارند. ویژگی دیگر رشد دولت که نامحسوس تر بوده، حکومت‌سازی است. این حکومت‌ها نیازمند یک سری کالاها و خدمات عمومی هستند که دولت باید آن‌ها را فراهم کند تا دسترسی باز حفظ شود. که این نیازمند یک دولت از لحاظ نهادی پیچیده است که قابلیت ارائه سیاست‌ها به شیوه‌های خاص را بدون افتادن به دام فساد یا سیاست‌های شخصی شده حکومت طبیعی داشته باشد. (همان، ۲۰۸). البته این خود ریسک ناشی از نوسان‌های بازار را برای نیروی کار کاهش می‌دهد و قاعدتاً بهره‌وری را در صنعت بالا می‌برد. علاوه بر ویژگی‌های بالا، اصلی‌ترین ویژگی نظم دسترسی باز از نظر ایشان، دگرگونی یک جامعه بر پایه فرادستان به جامعه‌ای بر پایه شهروند انبوه است. عضویت‌پذیری سیاسی در نظم دسترسی باز بر عرصه سیاست توده‌ای دلالت دارد که علاوه بر مشارکت سیاسی، حساسیت‌پذیری سیاسی (پاسخگویی) را افزایش می‌دهد.

■ فرآیند گذار از نظم دسترسی محدود به باز

نورث از سه الزام منطقی و سه شرط برای قرار داشتن در شرایط آستانه‌ای می‌گوید:

(الف) نهادها و سازمان‌ها و رفتار افراد باید در آغاز فرایند گذار با منطق حکومت طبیعی سازگار باشند.

(ب) تغییر نهادها، سازمان‌ها و رفتار طی فرآیند گذار با منافع طبقه مسلط سازگار باشد.

(ج) گذار باید از طریق دنباله‌ای از تغییرات تقویت‌کننده در نهادها، سازمان‌ها و رفتار فردی با افزایش تدریجی دسترسی به وسیله نظام‌های اقتصادی و سیاسی موجود در هر گام هم‌راستا با مسیر تغییر پایدار بماند. سه جنبه از جوامع حکومت طبیعی برای پایداری روابط غیرشخصی بین فرادستان ضروری است. این‌ها را شرایط آستانه‌ای می‌نامد زیرا در

نمی‌تواند به ما توضیح بدهد که چرا و چگونه نظام سیاسی حقوق مالکیت را تعریف کرده، قراردادها را تنفیذ نموده و حاکمیت قانون لازم را برای بازارها ایجاد می‌کند. نورث با اتکا به ایده توازن دوگانه نشان می‌دهد که دسترسی باز در همه نظام‌های دوسویه تقویت می‌شود:

(۱) حفظ باور شهروندان به برابری، اشتراک‌گذاری و فراگیری همگانی از طریق سهم کردن همگانی آن‌ها در نهادها و سازمان‌ها و کاهش ریسک‌های فردی افراد در بازار از طریق تحصیلات همگانی، توزیع کالاهای عمومی، برنامه‌های بیمه اجتماعی و ... و به طور کلی حداقلی از رفاه برای شهروندان. (همان، ۱۹۰).

(۲) احزاب سیاسی برای احراز قدرت سیاسی ناچار به رقابت‌اند و هواداران پراکنده خود را برای فشار به دولت در راستای بیان مطالبات خود بسیج و سازماندهی می‌کنند. بازندگان در انتخابات، در تلاش برای بازبازی قدرت به طور خاص انگیزه‌های قوی برای نوآوری دارند. (همان، ۲۱۱). موفقیت بلر برآمده از نوآوری‌های حزب کارگر پس از شکست این حزب و تجدید یارگیری خود در عرصه سیاسی به وسیله جرح و تعدیل‌هایی که در سیاست‌های کینزی و ملی خودشان به نفع بازارهای رقابتی انجام دادند، میسر شد.

(۳) مداخله حکومت در بازار برای خلق رانت باعث فرار سرمایه و منابع تولید کشور به بیرون می‌شود. تولید ناخالص ملی پایین می‌آید، جایگاه رقابتی بین‌المللی پایین می‌آید و هزینه بیشتری برای دولت می‌گذارد که خود به خود دولت را از این جنس مداخلات برحذر می‌دارد.

(۴) مبادلات علاوه بر روابط، غیرشخصی می‌شوند و نیازی نیست در بازار کسی، کسی را بشناسد. این نتیجه انتقال اعتماد از سطح فردی به نهادها و سازمان‌ها و شرکت‌های عام است. شواهد از بین‌طیفی از نظام‌های سیاسی نشان می‌دهند که نظام‌هایی که عملکرد اقتصادی موفق دارند از ثبات سیاسی بیشتری برخوردارند. (همان، ۲۱۷). در نظم دسترسی باز سازمان‌های اقتصادی نیازی به مشارکت در سیاست نمی‌بینند تا حقوق‌شان حفظ شود؛ و از آن طرف دولت برخلاف تصور کوچک‌تر از دولت در حکومت‌های طبیعی نیست بلکه بزرگ‌تر است؛ اما اقدامات و سیاست‌هایش در راستای تکمیل بازار است. این نظم از ۱۵۰ سال پیش به وجود آمده است که امروزه با آماری که نورث می‌دهد اکثر قریب به اتفاق آن‌ها با درآمد سرانه بیش از ۲۰۰۰ دلار هستند. (آمریکا، انگلیس، آلمان، فرانسه، استرالیا و ...). و اما مولفان برای تشریح جنبه نهایی و



که هر چه لزوماً عقب‌تر بروند بهتر می‌توانند توضیح بدهند. نورث تا جایی که توانسته است به دنبال آن بوده که توالی تاریخی و در عین حال هم‌فراخوانی اقتصادی و سیاستی جامعه‌شناسی را در مقاطع زمانی در راستای کمک به احراز عاملیت و افزایش احتمال علیت تلاش کند، تا وقوع عاملیت و علیت.

■ معضل N کم

تعداد کشورهای مورد بررسی نورث در این کتاب و شواهد تاریخی که برای حکومت طبیعی استفاده می‌کند تا حدودی توانسته است بر این مشکل فائق آید اما برای بررسی نظم دسترسی باز بیشتر به ۳ کشور آمریکا، انگلیس و فرانسه اکتفا کرده است و همان مسئله تعداد متغیر کم (کشور به عنوان واحد تحلیل) پیش می‌آید. زیرا در آمارهای اقتصادی اوائل کتاب نزدیک به ۳۰ کشور را نورث به عنوان کشورهای پیشرفته دارای نظم دسترسی باز می‌آورد اما در تحلیل بررسی تاریخی سازمان‌ها از قرن ۱۸ تا ۱۹ به همان ۳ کشور اکتفا می‌کند.

حین توانبخشی، از عمق دادن در یک برهه خاص تاریخی بکاهد. وزن نقاط و بزنگاه‌های تاریخی یکسان نیست و برای پرداختن وسیع‌تر به یک برهه خاص در برخی موارد مجبور به کوچک‌تر کردن بازه زمانی هستیم. به طور مثال بازه زمانی ۵۰۰ ساله کار تیلی آن هم در اروپا تحت عنوان انقلاب‌های اروپایی نه لزوماً اما می‌تواند از ابزار و داده‌های وسیع‌تری برای تحلیل این بازه زمانی استفاده کند.

■ توالی و علیت

مسئله دیگر، احتمال خلط بحث توالی و علیت در روش‌های تاریخی است که نه‌خاصه نورث و نهادگرایان، بلکه چالشی برای همه کسانی است که با این روش کار می‌کنند. اما نورث به خوبی از این تفاوت ظریف آگاه است و به همین دلیل است که در روند گذار، نه به یک عامل بلکه به مجموعه عوامل اشاره می‌کند و باز هم آن‌ها را نه اجتناب‌ناپذیر بلکه امکان‌پذیر می‌داند. اما در برخی موارد به نظر می‌رسد تصور مولفان بر این است

را به بروز یا عدم بروز آن در سطح سیستمی چون شورش یا انقلاب یا جنگ داخلی دنبال می‌کند که با توجه به دغدغه توازن و نظم پویای نورث تا حدودی کارآمد و قابل فهم است. اما به هر حال شکل‌های مختلف خشونت در جوامع دسترسی‌باز را اگرچه در سطح کلان و سیستمی بسیار کمتر اما در سطح میانه (خشونت خانگی در ژاپن) یا در شکل فردی (قتل در آمریکا) یا در سطح بین‌المللی (دو جنگ جهانی یا لشکرکشی‌های آمریکا) همچنان می‌توانیم مشاهده کنیم. با این وجود پیام جامعه‌شناختی که از کار نورث درباره خشونت می‌توان داشت یادآور بحث‌هایی مانند اشاره نوربرت الیاس است که معتقد بود: این پرخاشگری نیست که منازعات را موجب می‌شود، بلکه منازعات موجب پرخاشگری اند. (الیاس، ۱۳۸۹: ۴۱۸). به نظر می‌رسد تا حدود قابل توجه‌ای نورث و همکارانش در نشان دادن این مهم موفق بوده‌اند.

■ روش تاریخی نورث

بلندمدت‌بودن بستر تاریخی می‌تواند در

خشونت و هفتادی‌های جنگ‌زده

غزل آزادی - کارشناسی پژوهشگری اجتماعی

پیامد خشونت، به افراد حاضر در واقعه محدود نمی‌شود. جامعه‌ای که خشونت را تجربه کرده (در این بحث، جنگ) به تناسب شرایط در ارزش‌ها و هنجارهای خود تغییراتی اعمال می‌کند. اعضای جامعه به شکل‌های متفاوت با تغییرات مواجه شده و سبک زندگی حاصل از هر کدام را به نسل بعد انتقال می‌دهد. هدف این نوشتار، عنوان کردن سه شکل از تعامل بین دو نسل و تأمل بر شیوه‌های تربیتی‌ای است که توسط افراد حاضر در جنگ اتخاذ می‌شود.

۱- اگر متولدین سال‌های ۶۵ تا ۷۵ را یک نسل در نظر بگیریم (چون اگر نسل را با تجربیات مشترک تعریف کنند، متولدین اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد را می‌توان در یک دسته قرار داد) اکثر آن‌ها حاصل تربیت پدران غایب هستند. یعنی خانواده‌ای که پدر نقش کم‌رنگی در زندگی ایفا کرده یا اصلاً نقشی ندارد (به دلیل حضور در جبهه، شهادت یا اسارت و کار در دهه شصت؛ مشغله کاری، فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی و اختلاف سنی زیاد در شرایط بعد از پایان جنگ برای والدین دهه هفتاد). فرزند این خانواده، مسیر اجتماعی

شدن را به شکل خاصی طی می‌کند که نتیجه آن مشکل داشتن در ایجاد یک ساختار درونی، برقراری نظم و تشخیص هویت و گاه درگیر شدن با انحرافات اجتماعی مثل خشونت، اعتیاد و روابط جنسی خارج از چارچوب است.

۲- یکی از اشتباهات تربیتی که احتمالاً در افراد جنگ‌زده فراوانی بیشتری دارد، تأمین کامل نیازهای فرزندان است. تلاش برای بی‌پاسخ نماندن هیچ یک از خواسته‌های فرزند، عضوی را به جامعه وارد می‌کند که محدودیت، شکست، مسئولیت و خودمختاری را در کودکی تجربه نکرده است. کسانی که در بزرگسالی با این فرد در ارتباط قرار می‌گیرند، متوجه می‌شوند او توان همدلی و مشارکت و درک درستی از محدودیت‌ها ندارد. این افراد مشکلاتی در رسیدن به اهداف و تداوم حیات گروه پدید می‌آورند و همچنین بعید نیست به دلیل انتظارات بالا از خود و جامعه ناکامی و جبران از طریق راه‌های نامشروع را تجربه کنند.

۳- در شیوه سوم برخلاف گروه قبل، عده‌ای محدودیت‌های زندگی دوران جنگ را به زندگی امروز انتقال می‌دهند. یعنی خانواده - و گاه فرد صاحب قدرت - سطحی از رفاه را

تأمین می‌کند که در واقع پایین‌تر از توان اقتصادی-اجتماعی اوست. این سختگیری‌ها معمولاً به صورت مقایسه با جوانی خود در سال‌های جنگ و کم‌ارزش کردن تفریحات جوان امروز است. توقع نسل جدید از زندگی، بلندپروازانه برآورد و سپس نادیده گرفته می‌شود. ردپای این نگاه را می‌توان در افرادی که امکان اعمال سلیقه شخصی در سیاست‌های محل کار خود دارند دید. ورود به دنیای کار و پیشرفت در آن برای تعداد زیادی از دهه هفتادی‌ها راه آسانی نیست؛ به دلایلی چون عدم وجود بازنشستگی در بعضی مشاغل، چند شغله بودن تعدادی از نیروها، ناکارآمد دانستن تجربه پرورش در شرایط بعد از انقلاب و جنگ و بی‌ارزش کردن نگرانی‌های آنان برای اوضاع کشور از مشکلاتی است که در این مسیر خود را نشان می‌دهند.

جمع‌بندی: متولدین دهه هفتاد و جنگ در ظاهر بی‌ربطند، اما واقعیتی غیر قابل تغییر آن‌ها را به خشونت سال‌های ۶۷-۱۳۵۹ ربط می‌دهد و آن حضور یا غیبت والدین جنگ‌زده است. امید است مطالعه این متن مخاطب را به یافته‌های جدیدی در روابط بین نسلی برساند.

تحلیلی بر رمان «پیرمرد و دریا»

اثر ارنت همینگوی

پویان فرمان‌بر — کارشناسی جامعه‌شناسی

به قول هنری برگسون اگر چشم‌مان را ببندیم، اگر سیر به درون خود کنیم، با کمی تمرکز می‌توانیم لیخند کودکی آفریقایی یا چشم‌هایی بادامی را به صدا در بیاوریم، می‌توانیم «او» را زیست کنیم. در واقع ما همه تشکیل شده از جهان‌زمان‌های بزرگ‌تر و عمیق‌تری هستیم و چیزی جز همه‌بودن اصالت نداشته، احمقانه‌ست اگر باور داشته باشیم که «من» یک نفر است. در این صورت، وقتی که همه باشیم، همه چیز باشیم، دیگر چه احتیاجی به تصاحب و تسخیر است؟

پیرمرد ماهی‌گیر در رمان «پیرمرد و دریا» استعاره از مردمی است که ضعف وجودی خود را درک نکرده، همواره خواهان داشتن چیزها هستند، نه تجربیدن آن‌ها. می‌خواهند داشته باشند و غافل‌اند که مالکیت واقعی در بی‌مالکیتی رخ می‌دهد و دریا آن کسی است که از همه بیشتر از دست بدهد. در واقع تنها با ایجاد هم‌حسی و این‌همانی شخصیتی با ابژه‌ها است که می‌توان خلق زندگی متعالی کرد. آن کس هم که خیال داشتن و دارایی می‌کند، حکایت همان پیرمرد ماهی‌گیر است که با خود چیزی جز استخوان ماهی غول‌پیکر به ساحل نیاورد. البته این مهم به معنای ترفندی تازه برای سواستفاده‌ی کاپیتالیستی نیست و صرفاً مفهومی استعاره‌ای است برای درک بهتر موضوع اصلی؛ یعنی یک‌جور ترم فکری برای رسیدن به فلسفه و ابداع مفاهیم تازه. ماهی‌های گوشت‌خواری هم که ماهی غول‌پیکر را رفته‌رفته استخوان کردند، استعاره از منسوبات اتمسفر زندگی‌اند که وظیفه‌ای جز نگهداری از اصالت زیست ندارند.

علاقه به تسخیر و کوتاه‌بینی مالکیتی، در تمام دنیا وجود دارد و مختص به جغرافیای خاصی نیست؛ اما مشکل از

جایی اوج می‌گیرد که ویروس علاقه به داشتن و عدم تفکر شهودی، وقتی به کشورهای جهان‌سومی مثل ایران می‌رسد، دوچندان می‌شود و چون غده‌ای سرطانی به تار و پود فرهنگ رخنه می‌کند. اینگونه است که نولیبرالیسم و تفکر سرمایه‌دارانه در ایران، بدل به گفتمان مسلط می‌شود و امروزه شاهدیم که فرهنگ مصرف به شعر و داستان فارسی هم رسیده است و مطلقاً خبری از هنرمندان واقع‌آوانگارد نیست.

رایج شدن شعرهایی در قالب «ساده‌نویسی» (شما بخوانید سخیف‌نویسی) یا داستان‌هایی در فضای «آپارتمانی» نمونه‌ای از این فاجعه‌ی فرهنگی است که شاعران و داستان‌نویسان واقعی را منزوی کرده. بحث ساده‌نویسی در شعر و دوری از فرم شعری اولین بار در دهه‌ی هشتاد مطرح شد که تا کنون نتیجه‌ای جز بازگشت به قالب‌های کلاسیک و مطرح شدن غزل‌سرایان، این مدرنیست‌های سنتی، به عنوان شاعران تراز اول دربر نداشته است. در واقع ساده‌نویسان در شعر آزاد، فرم را از آثار خود اخراج کرده و به ارائه‌ی تصاویر زیبا [نه ساختار خلاق] پرداخته‌اند و اینگونه شعر را که ارکان‌دهنده‌ی زندگی است، بهانه‌ای برای جذب فالوور و مخاطب مصرفی (جماعت لایک‌کننده و به‌به‌گویان) قرار داده‌اند.

در داستان هم که توجه به جزئی و جزئی‌نویسی یکی از ارکان مهم نویسش است، انگار چندسالی است که فراموش شده و نویسندگان اکثراً به جای شخصیت‌سازی و خلق روایت بدیع، دچار تیپ‌سازی و توصیف معمول شده‌اند. فرهنگ مصرف وقتی به ادبیات کشوری نفوذ کند، قطعاً به ماهیت آن جامعه نیز رخنه کرده، نوع افکار رایج را هم جنس خود می‌کند؛ چرا که ادبیات ارتباط

مستقیمی با فرهنگ یک جامعه دارد. مثلاً اگر نگاهی به فضای حاکم در رسانه‌های جمعی مثل اینستاگرام بیندازید، به فیک‌هایی تحت عنوان «شاخ مجازی» برمی‌خورید که تعدادشان کم هم نیست؛ یا شی‌گشتگی و پیروی از مدل‌های زیبایی‌تصنعی (عمل‌های زیبایی بسیار زیاد و دردآور، آرایش‌های شدیداً غلیظ و ...) قسمت کوچکی از فاجعه‌ی عدم تفکر شهودی و فکرپردازی خلاقانه است.

وقتی هم که اعضای یک جامعه هویت مخصوص خود را گم کنند و به جای جست‌وجوی «من»، شخصیتی کذایی برای خود برگزینند و شباهت را به تفاوت ارجح دانند، آلزایمر تجربی یا همان فراموشی اجتماعی بارزترین خصیصه‌شان می‌شود و آن جامعه را پذیرای هرگونه سواستفاده‌ی سیاسی قرار می‌دهد، چرا که اعضای چنین جامعه‌ای خود را مثل مشتی موم محتاج به تجاوز می‌دانند. البته لازم به ذکر است که منظور نگارنده از «شهود» پیامد اشراق و خرد ایرانی است که در اتمسفر گلوبالیستی اتفاق می‌افتد، نه وحی و خرافه و سنت‌اندیشی. یعنی شهود، محصول تفکری است که از آمیزش بین عقل و قلب به دست می‌آید و نهان‌بینی (متفاوت دیدن) مهم‌ترین نتیجه‌ای است که در پی دارد، زیرا دو قوه‌ی دیونیزوسی و آپولونی به اندازه‌ای برابر در فرایند تفکر شهودی تأثیر گذارند و از همین رو شاهد تفکری همه‌جانبه هستیم.

خلاصه اینکه پیرمرد و دریا حکایت این‌روزهای مردم و زیستن است که عمق و عظمت دریا را مثل ساحل می‌پندارند و غافل‌اند که دریا یک ناشناخته‌ی ابدی بوده، همیشه نکته‌ای تازه دارد و انگار هر لحظه در حال آفرینش است؛ مثل زندگی که شکل ثابتی ندارد و به اندازه‌ی تمام دنیا مختصات مخصوص و شکل متفاوتی از آن وجود دارد.

شماره ششم
مهر ۱۳۹۷